

## فرهنگ خشونت خانگی علیه زنان با تأکید بر نقش پلیس در کاهش آن

سهیلا صادقی فسایی<sup>۱</sup>  
آتنا کامل قالیباف<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۹۰/۵/۴ تاریخ پذیرش: ۹۰/۱۲/۲۰

### چکیده

این مقاله با استفاده از داده‌هایی که از یک تحقیق کیفی در مورد خشونت علیه زنان به دست آمده است، بر آن است تا تجربه زیسته و تصور زنان را نسبت به انواع خشونت خانگی، علت‌های آن و نقش سیستم عدالت کیفری، قانون و پلیس در برخورد با خشونت‌های خانگی تبیین و ترسیم کند. این پژوهش براساس مصاحبه‌های عمیق و نیمه-ساختاریافته با ۵۰ زن متأهل ۶۳-۱۸ ساله در تهران صورت گرفته است و فاقد قابلیت تعمیم آماری می‌باشد.

یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که اگرچه زنان خشونت‌های خانگی را امری به شدت ناپسند و آسیب‌رسان می‌دانند، اما بیشتر آن را مسئله‌ای شخصی و خصوصی تلقی می‌کنند. از طرفی زنان خشونت علیه خود را امری اجتناب‌ناپذیر نمی‌دانند، بلکه بر این باورند که با تغییر در قوانین و سیستم‌های فرهنگی که مردسالاری را مورد حمایت قرار می‌دهد، می‌توان از خشونت‌های خانگی که به‌طور عمده در متن مناسبات قدرتی و نابرابری زنان و مردان تعریف می‌شود، اجتناب کرد. زنان بر این باورند که حاکمیت مردسالاری بر دستگاه‌های قانونی و اجرایی مانع از برخورد با خشونت‌های خانگی می‌گردد. نتایج تحقیق در این راستا قابل تفسیر است که خشونت‌های خانگی به سهولت قابل پیگرد قانونی نمی‌باشد، مگر آن‌که قربانیان خشونت عزم خود را در جهت پیگیری قانونی جزم کنند و از طرفی، قانون‌گذار نیز خشونت‌های خانگی را جرم تلقی کند و برای خاطیان و مجرمان تنبیه مناسبی را در نظر گیرد.

**واژگان کلیدی:** خشونت علیه زنان، حمایت‌های قانونی، مناسبات قدرت، اعمال کنترل، نقش پلیس.

۱. دانشیار گروه جامعه‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران. E-Mail: [s\\_sadeghi@yahoo.com](mailto:s_sadeghi@yahoo.com)  
۲. کارشناس ارشد پژوهش علوم اجتماعی دانشگاه تهران. E-Mail: [atena.kamel@gmail.com](mailto:atena.kamel@gmail.com)

## بیان مسئله

به لحاظ تاریخی، جرم و خشونت همواره بخشی از حوزه عمومی تلقی می‌شود. یکی از تبعات چنین برداشتی این است که حوادث و وقایعی که در حوزه خصوصی و خانواده اتفاق می‌افتد، کمتر جدی تلقی می‌شود. در نتیجه از منظر حقوقی، خشونت‌های خانگی چندان موضوعیت ندارد و همیشه با این ادعا که حریم خانه امری خصوصی است، بحث خشونت‌های خانگی به حاشیه قانون رانده می‌شود.

امروزه بیشتر از گذشته خشونت‌های خانگی به‌طور عام و خشونت علیه زنان به‌طور خاص مورد نکوهش افکار عمومی و سیاست‌گذاران و مصلحان اجتماعی قرار گرفته است. حتی مردان به‌عنوان کسانی که در متن مناسبات قدرت، خشونت را به نمایش می‌گذارند به قبح عمل واقف می‌باشند. زنان به‌عنوان کسانی که بیش از هر قشر دیگر، قربانیان خشونت خانگی واقع می‌شوند، به حدی از آگاهی رسیده‌اند که خشونت‌های خانگی را امری اجتناب‌ناپذیر نمی‌دانند، بلکه معتقدند که با دریافت حمایت‌های اجتماعی و قانونی می‌توان بر آن غلبه کرد. مجموعه تحقیقاتی که در ایران درباره خشونت‌های خانگی انجام شده است (صادقی ۱۳۸۸، کامل قالیباف ۱۳۸۸؛ قاضی طباطبایی و دیگران، ۱۳۸۲؛ سیف ربیعی و دیگران ۱۳۸۱ و...) همه بیانگر این مطلب است که خشونت‌های خانگی امری جدی است که می‌تواند صحت و سلامت جامعه را به خطر اندازد.

در خصوص خشونت مردان علیه زنان، تبیین‌های اولیه بر روی روان‌شناسی و یا بیولوژی آن‌ها و یا یادگیری خشونت تمرکز داشت و حال آن‌که امروزه توجهات بر روی ساخت اجتماعی سلطه مذکر است و همین امر موجب شده است که یک بنیان کمتر فردی برای فهم «مردانگی» ایجاد شود. از همین رو، خشونت مردان علیه زنان به‌عنوان بخشی از سیستم قدرت مردان و کلیدی برای کنترل زنان دیده می‌شود و تفاوت‌های اساسی میان زنان و مردان به این مسئله برمی‌گردد که مردان به‌طور سیستماتیک از قدرت بیشتری بهره‌مند هستند (صادقی، ۱۳۸۹: ۱۲۲). وقتی خشونت خانگی مورد توجه قرار گرفت و مردانه بودن خشونت به‌عنوان مسئله‌ای که خشونت علیه زنان را توضیح می‌دهد، مورد توجه واقع شد، مفهوم «مردانگی» وارد جرم‌شناسی شد و به جرایمی همچون خشونت خانگی که در آن اغلب مردان، مجرم و زنان، قربانی هستند، توجه بیشتری شد.

از نظر قربانیان خشونت خانگی و به‌طور کلی جامعه، پلیس نه تنها به‌عنوان یک منبع اصلی و معتبر در کمک‌رسانی به قربانیان خشونت خانگی شناخته می‌شود، بلکه کارکرد نمادین مهمی نیز در این زمینه داراست. در واقع رویکرد مسئولانه پلیس در قبال زنان قربانی خشونت خانگی پیام مهمی به سایر قربانیان، متخلفان و در ابعاد وسیع‌تر جامعه می‌دهد که نشانگر ابعاد وسیع مخالفت اجتماعی، محکومیت و عدم مدارای اجتماعی با مسئله خشونت علیه زنان می‌باشد.

واقعیت این است که خشونت ممکن است اثرات طولانی مدت بر وجود و رفتار قربانی بگذارد و سلامت جسمی - روانی و قدرت سازگاری او را کاهش دهد و روابط خانوادگی و اجتماعی او را از حال عادی خارج نماید. آمار بالای افسردگی، فشار روانی و خودکشی‌های نافرجام در همه مطالعاتی که تأثیر خشونت بر زنان را بررسی کرده‌اند، دیده می‌شود. گلدین<sup>۱</sup> (۱۹۹۹) در فراتحلیلی که در این زمینه انجام داده است، اظهار می‌کند رابطه میان خشونت شریک نزدیک و مشکلات روانی آنچنان مستحکم است که می‌تواند رابطه علت و معلولی دیده شود.

به‌علاوه از نظر مسائل بهداشتی، احتمال آسیب‌دیدگی زنان دو برابر مردان است و احتمال گزارش مبنی بر زندگی در ترس آنان سه برابر بیشتر از مردان است (میرلس-بلاک<sup>۲</sup>، ۱۹۹۹).

از طرف دیگر، خشونت علیه زنان در جوامع مختلف نادیده انگاشته می‌شود و موانع زیادی برای دستیابی به آمار و اخبار مربوط به آن وجود دارد. برای مثال آمارهای منظمی در این رابطه توسط سازمان‌های ذی‌ربط منتشر نمی‌گردد که می‌توان بخشی از آن را قصور این سازمان‌ها دانست که خشونت‌های خانگی را امر خصوصی تلقی می‌کنند و به‌طور جدی آن را مورد پیگرد قانونی قرار نمی‌دهند و بخشی از آن را ناشی از نگرش خود قربانیان دانست که علاقه‌ای به گزارش کردن خشونت‌های خانگی ندارند.

رویکرد پلیس به خشونت علیه زنان به دو دلیل مسئله مهمی است:

عملکرد پلیس، تصور قربانیان را از میزان مؤثر بودن این نهاد اجتماعی در جلوگیری از خشونت‌های خانگی شکل می‌دهد و در نتیجه بر تعداد گزارش‌های رسیده به پلیس نیز

1. Golding  
2. Mirreles-Black

تأثیر می‌گذارد. به بیان دیگر هر چه زنان نسبت به کمک‌رسانی پلیس در خشونت‌های خانگی خوشبین‌تر باشند، در صورت بروز خشونت، بیشتر از این نهاد درخواست کمک می‌کنند. در حالی‌که بدیهی است اگر زنان تصور کنند که پلیس کمکی به حل مشکل آن‌ها نمی‌کند از گزارش دادن خودداری می‌کنند و تصمیم بر حل مسئله به‌صورت فردی می‌گیرند (آپسler، کامینز و کارل<sup>۱</sup>، ۲۰۰۳؛ کولتر، کیونلی، بیرز و آلفونسو<sup>۲</sup>، ۱۹۹۹؛ فلسون، مسنر، هاسکین و دیان<sup>۳</sup>، ۲۰۰۲).

این‌که پلیس چه رویکرد و نگاهی نسبت به خشونت خانگی دارد، تعیین‌کننده عملکرد آن‌ها با این مسئله اجتماعی است. نگرش متمایز پلیس به خشونت خانگی نسبت به سایر جرایم، بر روی عملکرد آن‌ها تأثیر می‌گذارد. در واقع اگر خشونت خانگی به‌عنوان مشکلی شخصی، خانوادگی و مربوط به حوزه خصوصی افراد نگریده شود، طبیعی است که نیاز به مداخله کمتری در مقایسه با سایر جرایم پیدا می‌کند (جردن<sup>۴</sup>، ۲۰۰۴؛ ریبویچ<sup>۵</sup>، ۱۹۹۶؛ اسمینک و مالش<sup>۶</sup>، ۲۰۰۵).

### اهداف تحقیق

در این تحقیق نویسندگان اهداف خاصی را دنبال می‌کنند که عبارت‌اند از:

- ارائه تیپولوژی از انواع خشونت خانگی تجربه شده مطابق تصور و تلقی زنان؛
- بررسی علل باقی ماندن زنان در روابط خشن خانوادگی؛
- بررسی راه‌های کاهش خشونت خانگی و استراتژی‌های برخورد با آن با تأکید بر نقش پلیس.

### پیشینه تحقیق

تحقیقات درباره خشونت علیه زنان به دلیل ماهیت فراگیرنده و تضعیف‌کننده خود، هم در کشورهای توسعه‌یافته و هم در کشورهای محروم به‌طور گسترده‌ای انتشار پیدا کرده است، اما تحقیقاتی که با تمرکز بر نقش پلیس در این خشونت‌ها انجام شده باشد را می‌توان به

1. Apsler, Cummins & Carl  
 2. Coulter, Kuehnl, Byers & Alfonso  
 3. Felson, Messner, Hoskin & Deane  
 4. Jordan  
 5. Rebouich  
 6. Smeenk & Malsch

دو دسته کلی تقسیم‌بندی کرد: اول، تحقیقاتی که بر رویکردهای مختلف افسران پلیس در مواجهه با خشونت علیه زنان و برنامه‌های مداخلاتی در این زمینه، متمرکز شده‌اند (ماکسول، گارنر و فاگان، ۲۰۰۱). دوم، تحقیقاتی که به عملکردهای غیرقانونی پلیس در مواجهه با خشونت علیه زنان پرداخته‌اند (آواکام و فایف، ۲۰۰۱؛ بلکناب، ۱۹۹۵). همچنین تحقیقات اندکی نیز به رابطه بین رویکردهای مختلف پلیس به خشونت علیه زنان و مشخصات روان‌شناختی افسران پلیس (احساس مسئولیت، همدلی، نگرش جنسیتی) پرداخته‌اند (گراسیا و دیگران، ۲۰۱۰). در ادامه به یکی از این تحقیقات پرداخته خواهد شد.

تحقیقی با عنوان «تأثیر مداخله پلیس بر روی قربانیان خشونت خانگی: داده‌های ۱۲ ماه پیگیری» در سال ۲۰۱۰ توسط مرکز مطالعات کودکان دانشگاه یل انجام شده است (استور و دیگران، ۲۰۱۰). این تحقیق براساس برنامه «مداخله حضوری در خشونت خانگی»<sup>۱</sup> که توسط همین مرکز توسعه یافته، انجام شده است. در برنامه مداخله حضوری در خشونت خانگی، تیمی متشکل از یک افسر پلیس محلی و فردی متخصص در زمینه روان‌شناسی بالینی یا روان‌پزشکی وجود دارد که از منزل زنان قربانی خشونت خانگی بازدید می‌کنند. این بازدید در عرض چند روز پس از وقوع حادثه‌ای انجام می‌شود که گزارش آن به پلیس داده شده است. برخلاف پاسخ اولیه پلیس که بر نگرانی‌های امنیتی افراد قربانی متمرکز است، این تیم تلاش می‌کند تا پاسخ‌های مناسب و درخوری برای مقابله با بحران خانگی به افراد قربانی ارائه دهد و در زمینه‌ی شناسایی و استفاده از منابع در دسترس برای کمک به قربانیان نیز همکاری می‌کند و در عین حال درصدد بررسی علت‌های ناپیدای خشونت برمی‌آید تا از تکرار چرخه (بین نسلی) خشونت خانگی جلوگیری کند.

در این تحقیق، زنان (۵۲ نفر تحت پوشش این برنامه و ۵۵ نفر برای کنترل) در مدت یک، شش و دوازده ماه بعد از گزارش پلیس از حادثه خشونت خانگی، برای ارزیابی در زمینه‌های تکرار خشونت، استفاده از خدمات کمک‌رسانی و نشانه‌های بیماری، مورد مصاحبه قرار گرفتند. نتایج حاکی از آن بود که زنانی که خدمات برنامه‌ی «مداخله‌ی

حضور در خشونت خانگی» را دریافت کردند، رضایت بیشتری از پلیس داشتند و همچنین احتمال بیشتری داشت که این زنان در آینده، باز هم موارد خشونت را گزارش دهند. زنان شرکت کننده در این برنامه به طور معنی داری بیشتر از خدمات اجتماعی و ظرفیت‌های قانونی استفاده کردند، همچنین بیشتر احتمال داشت که به دنبال درمان بهداشت روانی فرزندانشان بروند.

در ایران برخلاف این که تحقیقات زیادی در زمینه خشونت‌های خانگی انجام شده است (صادقی، ۱۳۸۸؛ کامل قالیباف ۱۳۸۸؛ قاضی طباطبایی و دیگران، ۱۳۸۲؛ سیف ربیعی و دیگران، ۱۳۸۱ و...)، اما تحقیقات در زمینه نقش و عملکرد پلیس در این باره بسیار محدود بوده است. به عبارتی غالب پژوهش‌های صورت گرفته با محوریت پلیس، بر عملکرد این نهاد در عرصه عمومی جامعه متمرکز بوده است و خشونت‌های صورت گرفته در عرصه خصوصی، کمتر مورد پژوهش قرار گرفته‌اند.

### ملاحظات نظری

محققان برای تبیین علل خشونت علیه زنان از مفاهیم و نظریات متفاوتی استفاده کرده‌اند که با کمک آن‌ها به بررسی جنبه‌های گوناگون مسئله پرداخته‌اند. این نظریات را می‌توان به سه حوزه روان‌شناختی، روان‌شناختی اجتماعی و جامعه‌شناختی تقسیم‌بندی کرد. در اولین بررسی‌ها نگاه پژوهشگران بیشتر متوجه عوامل فردی و صفات شخصیتی مؤثر بر خشونت بود.

در دیدگاه روان‌شناسی اجتماعی اصل بر کنش متقابل افراد در خانواده است. فرض کلی این است که خشونت پدیده‌ای است که در خلال فرآیندهای کنش متقابل اجتماعی، فراگرفته می‌شود و این فراگیری ناشی از فرآیندهایی مانند یادگیری شرطی، تقویت، مشاهده و الگوسازی است. در نظریه یادگیری، خشونت بین والدین مدل و الگویی برای یادگیری رفتار خشونت‌گرایانه است. بنابراین از این دیدگاه، در خانواده‌هایی که اعضای آن در کودکی شاهد خشونت والدین بوده‌اند، احتمال بروز خشونت یا تن دادن به آن به مراتب بیشتر از خانواده‌های دیگر است.

نظریات جامعه‌شناسانه به محیط اجتماعی، هنجارهای اجتماعی و در کل هژمونی مردانه و ساختارهای مرتبط با آن می‌پردازند. نظریات در دیدگاه جامعه‌شناختی نیز دارای

دو رویکرد اصلی هستند: الف. تبیین خشونت در سطح خرد و متوسط و ارتباط آن با اجزاء، زیرساخت‌ها و نهادهای فرعی جامعه. ب. خشونت و ارتباط آن با ساختار کلان جامعه (نظریه فمینیستی).

در ادامه از گروه نخست نظریات جامعه‌شناختی به اختصار به چند نظریه اشاره می‌شود:

#### نظریه جامعه‌پذیری جنسیتی

بر اساس نظریه جامعه‌پذیری جنسیتی، فرایند جامعه‌پذیری در خانواده گرایش‌های جنسیت زن و مرد را در خانواده درونی کرده و آن را به فرزندان انتقال می‌دهد و باعث دائمی شدن سلطه مرد و مطیع بودن زن می‌شود. در چنین شرایطی زنان، نقش جنسی سنتی پایگاه مطیع بودن خود و در مقابل نقش سلطه‌گری مرد را می‌پذیرند (ریتزر، ۱۳۸۲: ۴۹۹).

#### نظریه منابع

نظریه منابع، مطرح می‌کند که نظام خانواده مانند هر نظام یا واحد اجتماعی دارای نظام اقتداری است و هر کس که به منابع مهم خانواده بیش از دیگران دسترسی داشته باشد، اقتدار خانواده هم از آن اوست. گود معتقد بود زنان کسانی هستند که به لحاظ اقتصادی بیشتر به شوهرانشان وابسته‌اند. وابستگی به این معناست که آن‌ها گزینه‌ها و منابع کمتری برای ازعهده برآمدن (مقابل) با تغییر رفتار (رفتار خشونت‌بار) همسرشان در اختیار دارند. گلس و ابراین نظریه منابع گود را اصلاح نمودند و نظریه «ناسازگاری پایگاهی» را مطرح کردند. برطبق این نظریه قدرت زن و مرد در محیط خانواده می‌تواند بر پایه این عوامل باشد: قوانین رسمی، هنجارهای فرهنگی، هنجارهای جنسیتی، منابع مالی، تحصیلات و دانایی، تفاوت‌های فردی و قابلیت برقراری ارتباط (ون هاسلت، ۱۹۸۷: ۶۶).

#### نظریه نقش‌ها

نظریه نقش‌ها به موقعیت‌ها و وظایف و انتظارات مترتب بر آن وظایف تأکید دارد. از نظر این دیدگاه خانواده نهادی است که در آن اعضا نقش‌های خاصی را بازی می‌کنند و توسعه می‌دهند. تعدد و تنوع نقش‌ها در درون خانواده بعضاً می‌تواند منبع تنش و درگیری‌های درون خانواده گردد. به‌عنوان مثال اشتغال زن در بیرون از خانه می‌تواند به تعارض نقشی بیانجامد. بنابراین با توجه به این نظریه، هرگاه زوجین نقش‌هایی که از آن‌ها انتظار می‌رود

را به خوبی انجام ندهند، بعضاً موجب دگرگونی روابط آنها می‌شود و در نتیجه درگیری و خشونت بروز می‌کند (آندرسون، ۱۹۹۷: ۶۴).

#### دیدگاه‌های فمینیستی

دیدگاه‌های فمینیستی بحث خشونت علیه زنان را فراتر از یک مسئله آسیب‌شناختی درک می‌کنند و از نظر آنها خشونت علیه زنان باید در زمینه قدرت مردان و مناسبات معمول در جامعه درک شود. از این رو، در ادامه ابتدا نقد فمینیست‌ها درباره تفکیک فضاهای جامعه به حوزه‌های عمومی - خصوصی بحث می‌شود، سپس بمنظریه توازن کنترل می-پردازیم.

#### حوزه عمومی - خصوصی

غالباً در توجیه پرهیز مداخله اجتماعی در خشونت‌های خانگی گفته می‌شود که جایگاه خانواده به حوزه خصوصی تعلق دارد. منافع زنان نیز از قبل همین تفکیک حوزه عمومی - خصوصی خسران‌های زیادی دیده است. هم اکنون فلسفه سیاسی غرب یکی از مهم‌ترین وظایف خود را رخنه در دوگانگی عمومی - خصوصی، آشکار کردن ارتباط نزدیک آن با جنسیت و رها کردن فلسفه و سیاست از چنگ آن قرار داده است (منسبریج<sup>۱</sup> و اوکین<sup>۲</sup>، ۱۳۸۷: ۴۷).

یک شکل از تمایز میان عرصه‌های عمومی - خصوصی غالباً در لباس حقوقی «حق حریم شخصی» در بحث‌ها ظاهر می‌شود. این تمایز عمومی - خصوصی هدف انتقاد فمینیست‌ها قرار گرفت، زیرا اندیشه برخورداری از حق حریم شخصی، چنان تعبیر شده که هرگونه دخالت خارجی در خانواده، نقض حق حریم شخصی محسوب می‌شود. به همین دلیل این حق، خانواده را از اصلاحاتی که به قصد حمایت از منافع زنان طرح‌ریزی شده‌اند، مانند دخالت دولت برای حمایت از زنانی که مورد خشونت خانوادگی قرار می-گیرند، و نیز کمک دولت به توانمند شدن زنان از لحاظ اقتصادی، یا تعیین ارزش رسمی کار زنان در خانه مصون نگه داشته است. حق حریم شخصی «شکاف میان عمومی و

1. Mansbridge  
2. Okin



خصوصی را عمیق تر می‌کند و حوزه خصوصی را از اصلاحات اجتماعی برکنار می‌دارد و در داخل آن، انقیاد زنان را از ابعاد سیاسی تهی می‌سازد.» (مک‌اینون، ۱۹۸۷: ۱۳۱۱).

### نظریه توازن کنترل<sup>۱</sup>

تیتل<sup>۲</sup> در نظریه توازن کنترل، مفهوم کنترل را به‌عنوان عاملی که زمینه را برای بروز رفتارهای کجروانه مهیا می‌سازد، شرح می‌دهد. نظریه تیتل در ادامه نظریه هیبرشی و گانفردسون است که بر طبق آن افراط در کنترل، منجر به کجروی و جرم می‌شود (سیگل، ۲۰۰۶: ۱۳۵). نظریه توازن کنترل، نظریه‌ای تلفیقی است که متغیرهایی را از نظریه‌های پیشین مثل نظریه کنترل اجتماعی، یادگیری اجتماعی، پیوند افتراقی، انتخاب عقلانی، برچسب‌زنی و نظریه فعالیت‌های روزمره، با یکدیگر ترکیب می‌کند (تیتل، ۱۹۹۵: ۱۳۵؛ برای توییت، ۲۰۰۲: ۱۵۹).

در واقع تیتل نظریه‌ای جذاب را ارائه کرد که هسته اصلی نظریات پیشین کنترل را مورد بازبینی قرار می‌دهد. نظریات پیشین کنترل، جرم را به نقصان کنترل مرتبط می‌کردند. اگرچه تیتل هم با این نظر موافق است، ولی در عین حال اضافه می‌کند که مقدار زیاد کنترل، که شخص را در موقعیت نقصان کنترل قرار می‌دهد نیز ممکن است باعث جرم شود (لیلی، کالن و بال، ۲۰۱۰: ۱۳۲).

در مرکز این نظریه دو عامل اصلی وجود دارند که عبارت‌اند از: ۱. میزان کنترلی که از سوی دیگران بر فرد اعمال می‌شود و ۲. میزان کنترلی که فرد می‌تواند بر دیگران اعمال کند. مادامی که این دو عامل در توازن باشند، انطباق و همنوایی وجود خواهد داشت؛ در حالی که عدم توازن میان آن دو منتج به کجروی و رفتارهای مجرمانه خواهد شد. تیتل از این مفهوم با نام «نسبت کنترل<sup>۳</sup>» نام می‌برد (سیگل، ۲۰۰۶: ۱۳۵؛ براون و دیگران، ۲۰۰۴: ۴۳۰).

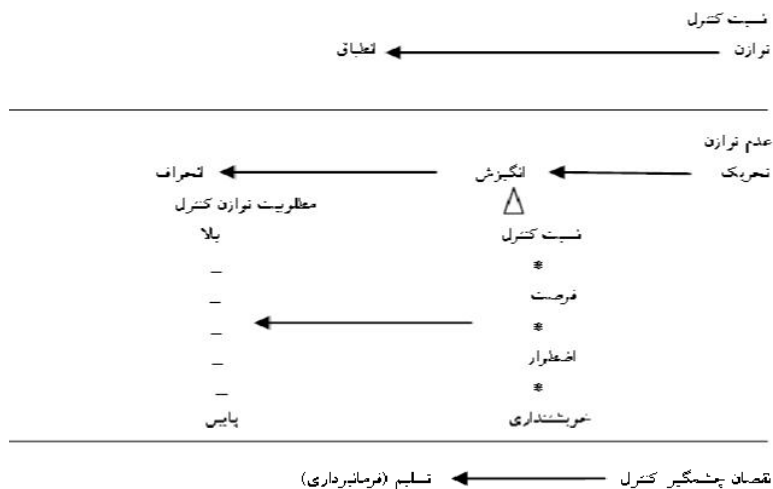
از نظر تیتل «انحراف» شامل هر رفتاری است که اکثریت یک گروه مشخص آن را غیرقابل قبول بدانند و یا اینکه پاسخ جمعی منفی‌ای را موجب شود (تیتل، ۱۹۹۵: ۱۴۲). به علاوه انحراف زمانی رخ می‌دهد که فرد در روابطش با دیگران دارای کنترل اضافی<sup>۴</sup> و یا

1. Control Balance Theory  
2. Tittle  
3. control ratio  
4. control surplus

نقصان کنترل<sup>۱</sup> باشد. نقصان کنترل هنگامی است که خواسته‌های فرد توسط توانایی دیگران برای تنظیم یا تنبیه رفتارهایش محدود شود. کنترل اضافی هنگامی است که میزان کنترلی که فرد می‌تواند بر دیگران اعمال کند بیش از توانایی سایرین برای اصلاح رفتارهایشان است.

مسئولیت‌های زوجین در قبال یکدیگر، نه تنها به نحو یکسانی تقسیم نشده‌اند، بلکه میزان کنترلی که هر یک از زن و مرد می‌توانند بر فعالیت‌های خودشان داشته باشند هم برابر نیست. خشونت، به‌طور عمده برای تغییر در توازن کنترل استفاده می‌شود. البته این احتمال در سایر گروه‌های اجتماعی هم وجود دارد، ولی به‌طور معمول توسط کنترل‌های رسمی و غیررسمی محدود می‌شوند. چنین کنترل‌هایی خشونت را محکوم و جریمه می‌کنند. اما آنچه واضح است، در حوزه خصوصی زندگی خانوادگی احتمال مشاهده خشونت توسط نیروهای اجتماعی به‌شدت پایین می‌آید و علاوه بر این در صورت گزارش خشونت هم، تاریخ نشان داده عواقب آن برای مردان کم است (اسمیت و استراوس، ۲۰۰۴: ۲۶۲). شکل ۱، متغیرهای مختلف نظریه را نشان می‌دهد (تیتل، ۲۰۰۱: ۴۲۰-۴۱۸). در قسمت بالا، توازن «نسبت کنترل» نشان داده شده است که به انطباق منجر می‌شود. افرادی که در روابطشان نسبت کنترل متوازن دارند، کمتر احتمال دارد که تحریک شوند و اگر هم تحریک و برانگیخته شوند، کمتر به سمت انحراف می‌روند، چون توازنی که در میزان کنترل بالقوه طرفین وجود دارد، به هر اعمال کنترلی که ممکن است از طریق خشونت صورت بگیرد تعادل می‌بخشد. افرادی که در روابطشان توازن کنترل دارند، تنها زمانی ممکن است به سمت کجروی بروند که تجربه تغییری شدید و موقتی را در اعمال کنترل داشته باشند و یا زمانی که از خویشتن‌داری کمی برخوردار باشند و در شناخت و درک موقعیت خود شکست بخورند.

شکل 1: متغیرهای نظریه توازن کنترل/ نیل



مرکز نمودار، مراحل ایجاد انحراف را نشان می‌دهد. انحراف به واسطه کنشگرانی (فرد و یا نهادهای اجتماعی) که دچار عدم توازن در نسبت کنترل هستند، روی می‌دهد. این افراد یا نهادهای اجتماعی احتمالاً به‌طور مکرر به سمت انحراف انگیزه پیدا می‌کنند. انگیزه هنگامی ایجاد می‌شود که شرایط تحریک‌آمیز به کنشگران، عدم توازن کنترل‌شان را یادآوری می‌کند. مخصوصاً اگر کنشگران تصور کنند که رفتار بزهکارانه به تغییر شرایط عدم توازن کمک خواهد کرد. همان‌طوری که نمودار نشان می‌دهد انگیزش تقسیم می‌شود به «نسبت کنترل»، «فرصت»، «اضطرار» و «خوبیننداری» تا بدین ترتیب انحرافات را برحسب میزان مطلوبیت توازن کنترل<sup>۱</sup> رتبه‌بندی کند.

در حالت ایده‌آل، احتمال اینکه فردی مرتکب بزهکاری‌ای با درجه بالایی از مطلوبیت توازن کنترل شود هنگامی زیاد است که ۱. کنشگر دارای کنترل اضافی باشد، ۲. کنشگر فرصت لازم برای ارتکاب جرم را داشته باشد، ۳. محدودیت‌های محیطی کمی وجود داشته

#### 1. Control Balance Desirability

منظور از مطلوبیت توازن کنترل این است که عمل مجرمانه‌ای که به نیت از بین بردن عدم توازن کنترل از سوی بزهکار انجام می‌شود، چقدر در راستای هدفش پیش می‌رود. یعنی چقدر آن عمل بزهکارانه می‌تواند توازن کنترل را ایجاد کند. توازن کنترلی که اثری بلندمدت داشته باشد و خطرانش برای خود بزهکار نیز حداقلی باشد، مثلاً عملی که نیاز به برخورد مستقیم با قربانی نداشته باشد مطلوبیت بالایی دارد زیرا فرصت هرگونه عکس‌العمل جبرانی را از قربانی می‌گیرد.

باشد، و ۴. کنشگر خویشن‌داری بالایی داشته باشد. در مقابل احتمال اینکه فردی مرتکب بزهکاری‌ای با درجه پایینی از مطلوبیت توازن کنترل شود هنگامی زیاد است که ۱. کنشگر دچار نقصان کنترل باشد، ۲. فرصت لازم را داشته باشد، ۳. برای انجام اعمال دیگر با درجه بیشتری از مطلوبیت توازن کنترل، با موانع و محدودیت‌های زیادی مواجه باشد و ۴. خویشن‌داری کمی داشته باشد.

به‌طور مشابه، در انتهای شکل، تأثیر نقصان کنترل بر فرمان‌برداری نشان داده شده است. این قسمت که با یک خط از مجموعه نمودار جدا شده است، به این معنا است که فرمان‌برداری نشان‌دهنده شکست در توازن کنترل است. در واقع فرد در هنگام مواجهه با کنترل شدید و خردکننده، به سادگی تلاش‌اش را برای برقراری توازن بر ضد محدودیت از طریق اعمال کجروانه متوقف می‌کند.

برای مثال هنگامی که زن تحت سیطره و کنترل شدید مرد قرار می‌گیرد، توازن کنترل به هم می‌ریزد و میزان کنترلی که زن تجربه می‌کند بسیار بیشتر از آن چیزی است که خودش می‌تواند اعمال کند. از نظر تیتل تنها تحت چنین کنترلی است که فرد نه تنها دست به اعمال مجرمانه نمی‌زند، بلکه در اغلب موارد به فرمان‌برداری و تسلیم منتهی می‌شود.

همان‌طور که مشخص شد، فرمان‌برداری و تسلیم که واکنش اغلب زنان در مواجهه با کنترل شدید از جانب همسران‌شان است، نمی‌تواند هیچ‌گونه تغییری در جهت ایجاد یا بازگرداندن توازن کنترل به رابطه، ایجاد کند.

در مجموع، نظریات مطرح شده در مورد خشونت خانگی در میان زنان، به چندبعدی بودن و پیچیدگی مسئله اشاره کرده‌اند. از این‌رو به‌نظر می‌رسد رسیدن به یک نظریه جامع و کامل، امری بسیار دشوار است. لازم به ذکر است، از آنجا که روش تحقیق در این پژوهش کیفی می‌باشد، هیچ نظریه خاصی مبدأ و مبنای کار قرار نگرفته است. با این حال در مرحله تحلیل داده‌ها، آن دسته از نظریاتی که با داده‌های این تحقیق قرابت بیشتری داشتند، به‌طور تطبیقی مورد استناد قرار گرفته‌اند.

## روش تحقیق

روش تحقیق در این مطالعه روش کیفی است. جوهر کار پژوهش کیفی، مطالعه انسان در محیط خودش است. به عبارتی پژوهش کیفی رویکردی تفسیری دارد. این امر در کنار عدم تأکید روش‌های کیفی بر کمیت، اندازه، فراوانی و میزان، یکی از تفاوت‌هایی است که پژوهش‌های کیفی را از کمی متمایز می‌سازد.

در پژوهش کیفی، پژوهشگر با انتخاب نمونه‌ای با حجم وسیع از جامعه، درباره تعدادی از متغیرها به بررسی نمی‌پردازد، در واقع پژوهشگر به انتخاب یک «مورد» پرداخته و آن را از جنبه‌های بی‌شمار بررسی می‌کند. از این رو به‌نظر گودوهات «روش موردی پیش از همه یک رویکرد است، که براساس آن هر واحد اجتماعی همچون یک کل در نظر گرفته می‌شود. حال این واحد می‌تواند یک فرد، یک خانواده، یک نهاد اجتماعی و حتی یک جامعه باشد.» (ساروخانی، ۱۳۸۳: ۲۹۶)

با این حال، اگرچه استفاده از روش کیفی کمک می‌کند تا وجوه مختلف مسئله درک شود و حتی باعث می‌شود عواطفی که مربوط به جزئیات و ویژگی‌های زندگی خصوصی افراد است، به‌دست آید، اما با توجه به ماهیت کیفی تحقیق و مصاحبه‌های محدود، امکان تعمیم داده‌ها وجود ندارد.

جامعه مورد مطالعه زنان متأهل شهر تهران هستند. معمولاً نمونه مورد مطالعه در تحقیقات کیفی کاملاً مشخص و از پیش تعیین شده نمی‌باشد و حجم نمونه به شدت با سطح اشباع‌پذیری ارتباط دارد.

این تحقیق براساس مصاحبه‌های عمیق با ۵۰ زن متأهل ۱۸ تا ۶۳ ساله که ساکن در مناطق ۲۲گانه شهر تهران بودند، صورت پذیرفت.

مصاحبه‌های انجام شده با افراد بر پایه این مسئله جهت یافتن آن‌ها که بتوانند جنبه‌های مختلف تحقیق و همچنین جنبه‌های اکتشافی مسئله خشونت علیه زنان را به‌دست آورند و در حقیقت مصاحبه‌ها به‌صورت کنشی متقابل و براساس پاسخ سؤالات قبلی شکل گرفته است.

در این تحقیق تقسیم زنان مصاحبه‌شونده به دو دسته زنان خانه‌دار و شاغل، اساس نمونه‌گیری را تشکیل داده که در هر دو دسته سعی شده است انتخاب افراد، دربرگیرنده

زنان با سطوح مختلف تحصیلات و ساکن مناطق مختلف شهر تهران باشد. مصاحبه‌ها به‌صورت انفرادی و در جلسات ۴۵ تا ۹۰ دقیقه‌ای صورت پذیرفته است.

### سؤالات تحقیق

- تعریف و دسته‌بندی زنان از خشونت‌های خانگی چیست؟
- علل وقوع خشونت خانگی چیست؟
- زنان چه تجربی از گزارش موارد خشونت خانگی به پلیس داشتند و راه‌های کاهش خشونت خانگی با توجه به نقش پلیس چیست؟

### خصوصیات و ویژگی‌های نمونه

زنان مورد مصاحبه به لحاظ سنی در گروه ۱۸ تا ۶۳ سال قرار دارند. ۵۶ درصد پاسخگویان دارای تحصیلات دیپلم و پایین‌تر و ۴۴ درصد مابقی نیز دارای تحصیلات فوق‌دیپلم و بالاتر هستند که از این میان بیشترین فراوانی مربوط به افراد دیپلمه با ۳۴ درصد و بعد از آن افراد لیسانسه با ۲۴ درصد می‌باشد. به لحاظ شغلی ۲۹ نفر خانه‌دار و ۲۱ نفر شاغل هستند. شاغلین بخش دولتی شامل معلمان و دبیران و اساتید دانشگاه (۹ نفر) و کارمندان وزارت‌خانه‌های نفت و مخابرات (۲ نفر) بودند. شاغلین بخش خصوصی شامل مشاغل آزاد زنانه؛ نظیر آرایشگری و خیاطی و نیز کشاورزی در اطراف تهران (۳ نفر) و کارمندان ادارات خصوصی (۲ نفر) می‌باشد. تعداد ۵ نفر نیز بازنشسته دولت بودند.

۸۴ درصد زنان متأهل، ۸ درصد مطلقه و ۸ درصد نیز بیوه بودند. ۸۶ درصد زنان دارای فرزند بودند. ۱۴ درصد پاسخگویان درآمد پایینی داشتند، ۴۴ درصد درآمد متوسط و ۴۲ درصد از درآمد بالایی برخوردار بودند. ۷۲ درصد پاسخگویان مالک منزل خود بودند. در رابطه با شغل همسران، ۴۶ درصد شغل آزاد و ۳۶ درصد نیز شغل دولتی داشتند. در رابطه با طول مدت ازدواج پاسخگویان، ۳۲ درصد، ۶-۱۲ سال از مدت ازدواج‌شان گذشته بود که بیشترین فراوانی را شامل می‌شود. پس از آن کسانی قرار می‌گیرند (۲۸ درصد) که بیش از ۱۹ سال با همسرانشان زندگی مشترک داشته‌اند. در مورد سن پاسخگویان در هنگام ازدواج، ۱۶ نفر بین ۲۱-۱۸ سال، ۲۰ نفر بین سنین ۲۵-۲۲ سال ازدواج کرده‌اند و تنها ۵ نفر در سنین زیر ۱۸ سال و ۹ نفر در سنین بالای ۲۵ سال ازدواج کرده‌اند. در مورد منطقه

محل سکونت پاسخگویان، تعداد پاسخگویان مناطق ۱، ۲ و ۳ (مناطق بالای شهر تهران) ۱۶ نفر است. مناطق ۴، ۵، ۶، ۷ و ۸ (مناطق متوسط شهر تهران) جمعاً ۲۱ نفر پاسخگو دارد و مناطق ۱۰ و پایین‌تر از آن (مناطق پایین شهر)، جمعاً ۱۳ نفر پاسخگویان دارد.

### تحلیل داده‌ها

تحقیق در زمینه خشونت خانگی در ایران، به‌منظور شناخت تصورات زنان نسبت به خشونت و ارائه تعریف و دسته‌بندی دقیق‌تری از انواع خشونت که دربرگیرنده تجربیات خود زنان باشد، ضروری است و در واقع این شناخت نخستین گام در راه کاهش این امر و زمینه‌ساز تحقیقات گسترده‌تر بعدی، در این عرصه است. در نتیجه، ابتدا به بررسی ویژگی‌ها و مصادیق خشونت علیه زنان از دید زنان می‌پردازیم. پس از آن علت‌های خشونت علیه زنان را مورد بررسی قرار می‌دهیم که در ذیل آن به بررسی چگونگی حمایت‌های قانونی از زنان در مواجهه با خشونت خانگی و تجربیات زنان از نقش پلیس در این زمینه پرداخته می‌شود.

### مصادیق خشونت برطبق درک زنان

زنان مورد مصاحبه طیف وسیعی از رفتار، حرکات و گفتار را از مصادیق خشونت دانسته‌اند. اکثر زنان درباره مشکلات و ناراحتی‌هایشان آزادانه صحبت می‌کردند و تنها تعداد کمی از زنان هیچ نوع خشونت را گزارش نکردند. زنان خشونت را به دو دسته عمده تقسیم کردند:

۱. خشونت‌های فیزیکی؛

۲. خشونت‌های غیرفیزیکی.

مصادیق خشونت‌های فیزیکی عبارت‌اند از: کتک زدن، پرت کردن و شکستن اشیای

منزل

مصادیق خشونت‌های غیرفیزیکی عبارت‌اند از:

- خشونت‌های روانی و کلامی: فحش دادن و استفاده از کلمات رکیک، داد و فریاد کردن، دیر آمدن یا نیامدن شب به خانه بدون اطلاع، تحقیر و توهین، تهدید، بی‌ارزش تلقی کردن زن، بی‌توجهی کردن به زن، عیاشی و خیانت، تهدید کردن زن به طلاق دادن و گرفتن بچه، تهدید به ترک خانه، تهدید به

کشتن زن یا فرزندان، تهدید به خودکشی، چشم‌چرانی، بیرون کردن زن از خانه و لجبازی کردن.

- خشونت‌های جنسی: اجبار به روابط زناشویی ناخواسته یا نامتعارف، عدم مراعات بهداشت زناشویی، بدبینی نسبت به زن.
- خشونت‌های مالی: ندادن خرجی، تصرف اموال زن نظیر زمین، خانه و درآمد.
- خشونت‌های حقوقی و مرتبط با طلاق: ازدواج مجدد شوهر بدون اجازه زن، امتناع از طلاق.
- محدودسازی و ممانعت از رشد اجتماعی، فکری و آموزشی: ممانعت از کاربایی و یا ادامه اشتغال، ایجاد محدودیت در ارتباط فامیلی نظیر رفتن به خانه پدری، زندانی و حبس کردن زن در خانه.

• خشونت مذهبی: اجبار زن به انجام امورات دینی و محدودسازی زن. زنان غالباً با مجموعه‌ای از این خشونت‌ها در زندگی خود مواجه بودند. با این حال، به‌طور مشخص تمامی پاسخگویان کتک زدن را از مصادیق خشونت فیزیکی ذکر کردند، اما در این میان، اغلب زنان مسن‌تر بودند که خود تجربیاتی در این زمینه داشتند. حال آنکه زنان جوان‌تر بیشتر از تجربیاتشان در خشونت‌های غیرفیزیکی سخن گفتند. با توجه به این مطلب شاید بتوان اظهار داشت که زنان جوان‌تر و به‌خصوص تحصیل‌کرده، کمتر مورد آزارهای فیزیکی و کتک قرار می‌گیرند. این دسته از زنان معمولاً بر خشونت‌های روانی و کلامی تأکید داشتند. همچنین پرتاب وسایل منزل توسط شوهر هنگام بروز درگیری و عصبانیت امری به‌نسبت شایع بود.

خانمی ۵۱ ساله، فوق دیپلم، بازنشسته آموزش و پرورش و ساکن منطقه ۵ تهران که چندین سال است به‌خاطر اعتیاد همسرش، طلاق غیابی گرفته می‌گوید: «... من چند بار تقاضای طلاق دادم، اما همیشه تهدید می‌کرد، مقابله می‌کرد. تا وقتی مرد حضور داشته باشد، نمی‌گذارد زن طلاق بگیرد، بعضی وقت‌ها چنان می‌زد که تا یک هفته چشمم کیود می‌شد، با خون‌مردگی می‌رفتم سرکار، جلوی همکارها خجالت می‌کشیدم. یک‌بار که حالش حساسی خراب بود، بچه‌ها را تهدید کرد که می‌کشد. می‌گفت شماها یکی یکی برید تو حمام می‌خواهم بکشم‌تان، شما خیانت‌کارید...»



خانمی ۴۹ ساله، دیپلم، خانه‌دار و ساکن منطقه ۱۱ تهران، می‌گوید: «... شوهرم وقتی عصبانی می‌شود، داد می‌زند و وسایل اطرافش را پرت می‌کند، از داد زدنش خیلی ناراحت می‌شم. من وسایل خانه را خیلی با دقت و سلیقه می‌چینم و مواظبت می‌کنم، ولی شوهرم اصلاً برایش مهم نیست، می‌زند و می‌شکند.»

مصاحبه‌ها نشان می‌دهد که صدمات فیزیکی ناشی از خشونت عامل مهمی در سنجش جدی بودن و تعریف خشونت از دیدگاه زنان هستند. برخلاف برخی از مطالعات، صدمات فیزیکی‌ای که احتمال آسیب‌های فیزیکی بلندمدت را در پی داشته باشند در این مصاحبه‌ها گزارش نشدند. بسیاری از زنان خشونت‌های روانی و کلامی را آزاردهنده‌ترین نوع خشونت عنوان کردند. در واقع خشونت روانی و کلامی بیش از خشونت‌های فیزیکی بر روح زنان تأثیر می‌گذارد و لایه‌های عمیق‌تر و حساس‌تر درون آن‌ها را تهدید می‌کند. خشونتی که کمتر به چشم می‌آید و به دلایل فرهنگی و قانونی در بسیاری از موارد به رسمیت شناخته نمی‌شود.

خانمی ۳۷ ساله، لیسانس، خانه‌دار و ساکن منطقه ۸ می‌گوید: «بنظر من خشونت فقط بدنی نیست، لفظی خیلی آدم را اذیت می‌کند... درگیری روحی هم جزء خشونت محسوب می‌شود. من فکر می‌کنم شاید درگیری بدنی را آدم فراموش کند یا ببخشد، اما آدم با خشونت روحی، مدام در ذهنش درگیری دارد.»

اغلب زنان بیان کردند که می‌توانند بدرفتاری‌های فیزیکی را تحمل کنند اما توهین‌های لفظی شرم‌آور و به زیر سؤال بردن آبرو و شرافت‌شان، به‌خصوص در مقابل بچه‌ها و دیگر اعضای خانواده، برای آنان غیرقابل پذیرش است. از دست رفتن وجهه آنان موجب ضربه زدن به عزت نفسشان شده و باعث می‌شود که از نظر روحی و فیزیکی احساس ضعف کنند.

خانمی ۳۲ ساله، دیپلم، شاغل و ساکن منطقه ۱۸ می‌گوید: «خشونت یعنی کتک زدن، خرجی ندادن، ترک کردن بچه‌ها، خیلی از مردها بودند که زن را با ۳-۴ تا بچه ول کردند و رفتند... شوهر من توهین می‌کرد به خانواده‌ام، به خودم، هر چی به ذهنش می‌رسید می‌گفت. کتک نمی‌زد ولی همین حرف‌هاش از کتک بدتر بود...»

بدرفتاری‌های روانی به شکل بی‌توجهی کردن به زن، عیاشی و خیانت و همچنین تهدید کردن نیز خود را نشان می‌دادند.

خانمی ۴۷ ساله، دیپلم، شاغل و ساکن منطقه ۲۱ تهران می‌گوید: «...آزاردهنده‌ترین چیز نیامدنش به خانه است. وقتی که از بیرون زنگ می‌زند می‌گوید من امشب نمی‌آیم، بیشتر من را آزار می‌دهد. آن شب تا صبح من بیدارم، صبح هم با آن اعصاب باید بیایم سرکار، طلاق هم نمی‌دهد، می‌گوید یک روز می‌روم دیگر نمی‌آیم...»

در بین مصاحبه‌ها، تنها ۵ نفر از پاسخگویان از نظر اقتصادی مورد خشونت قرار گرفته بودند که همگی آن‌ها نیز شاغل بودند. زنان خانه‌دار مشکلی از لحاظ خرج خانه و مراقبت از بچه‌ها عنوان نکردند. سایر زنان شاغل نیز خشونت مالی را گزارش ندادند همچنان که یکی از زنان<sup>۱</sup> شاغل مطرح کرد «مسائل مربوط به اینکه چه کسی خرج چه چیزی را می‌دهد خیلی وقت است که بین ما حل شده است...». با این حال زنان دیگر تجربه خود را به این شکل توضیح دادند:

خانمی ۴۷ ساله، با تحصیلات زیر دیپلم و شاغل می‌گوید: «خشونت بستگی به طرف مقابلهت دارد، شوهر من نه پرخاشگر است، نه داد می‌زند، نه کتک می‌زند. فقط اخم می‌کند، حرف نمی‌زند، قهر می‌کند و خسیس است. برای همین من خودم کار می‌کنم. تا حالا نشده عیدها پول بدهد که من برای خودم لباس بخرم، برای بچه‌ها به زور پول می‌دهد. می‌گوید بگذار عادت کنند.»

خانمی ۶۳ ساله، فوق‌دیپلم، شاغل، مطلقه و ساکن منطقه ۶ می‌گوید: «... شوهرم می‌گفت زن خوب بانک نمی‌رود، به زور چک سفید از من می‌گرفت و می‌رفت مبلغی که می‌خواست برمی‌داشت.»

زنان شاغل، گروهی هستند که به‌صورت بالقوه می‌توانند در معرض خشونت‌های مالی (مثل ندادن خرجی، تصرف اموال زن نظیر زمین، خانه و درآمد) قرار بگیرند. عدم اجازه شوهر برای اشتغال زن در بیرون از منزل نیز امر به‌نسبت شایعی بود. در برخی از موارد این اجازه ندادن صرفاً تهدید است و یا از روی بدبینی صورت می‌گیرد، اما در هر حال باعث آزار روانی زن می‌شود.

خانمی ۶۳ ساله، فوق دیپلم، شاغل، مطلقه و ساکن منطقه ۶ می گوید: «... می گفت نباید سرکار بروی، اصلاً دوست ندارم بیرون بروی. به خاطر اینکه خودش بد چشم بود، به خانمها و دخترها نظر داشت، دوست داشت من در خانه بشینم، هیچ کس هم نیاید. تازه من که با چادر می رفتم مدرسه و وقتی می آمدم خانه را حسابی تمییز می کردم که بهم نگوید، نرو...»

ایجاد محدودیت در ارتباطات فامیلی نیز موردی بود که اغلب از سوی زنان جوان تر و با تحصیلات کمتر گزارش شد.

خانمی ۲۵ ساله، دیپلم و خانه دار و ساکن منطقه ۴ می گوید: «... قطع رابطه من با پدر و مادرم که نگذاشت پدر و مادرم پا به خانه ما بگذارند یا مثلاً داداشم ازدواج کرد، من دوست داشتم عروسمان را دعوت کنم، نگذاشت! چطور او خانواده خودش را دعوت می کند، ولی حاضر نمی شود خانواده من بیایند، خیلی ناراحت شدم یا مثلاً بچهها را به قصد کشت می زند...»

اغلب زنان درباره خشونت جنسی مطالبی نگفتند. تنها ۳ نفر از مصاحبه شوندها ناراضیاتی را در این باره بیان کردند که شامل عدم رعایت بهداشت و پاکیزگی، اجبار به روابط زناشویی ناخواسته و نامتعارف و بدبینی می شود.

خانمی ۶۳ ساله، فوق دیپلم، شاغل، مطلقه و ساکن منطقه ۶ می گوید: «... شوهرم به جز من ۳ تا زن داشت، در مدت ازدواجمان هم مدام با زنان دیگر رابطه داشت. آزاردهنده ترین چیز برایم همخواهی بود. مجبورم می کرد. بعضی مردها یک رفتار حیوانی دارند که آدم متنفر می شود، مثلاً وقتی با هم در خیابان راه می رفتیم، شوهرم مرتب به زنهای دیگر نگاه می کرد.»

خانمی ۵۱ ساله، فوق دیپلم، بازنشسته آموزش و پرورش و ساکن منطقه ۵ تهران می گوید: «خواستهای غیرمنطقی جنسی داشت. مثلاً می گفت من رفتم بلغارستان، زنهای بلغاری فلان بودند تو هم اینطوری باش...»

### علت های خشونت

خشونت خانگی زمانی میان زوجها آغاز می شود که یکی از آنها احساس نیاز می کند تا بر دیگری اعمال کنترل کند. بر طبق نظریه تیتل، هنگامی که توازن کنترل در رابطه از بین

رفت، خشونت از جانب یک طرف و تسلیم یا فرمان برداری از جانب طرف دیگر اتفاق می‌افتد. در مورد علت نیاز به کنترل، دلایل متنوعی وجود دارد. روان‌شناسان اغلب آن را به اعتماد به نفس پایین، حسادت، ناتوانی در مهار خشم و هیجانات شدید و یا موقعیت پایین‌تر مرد نسبت به زن از لحاظ وضعیت اقتصادی - اجتماعی و تحصیلاتی، ربط می‌دهند، اما جامعه‌شناسان این مطلب را از چشم‌انداز وسیع‌تری می‌نگرند و بحث برتری مردانه را مطرح می‌کنند. در واقع، مردان با توجه به موقعیت برتری که در اجتماع و در خانواده دارند، تلاش می‌کنند که این برتری موقعیت خود را حفظ و استمرار بخشند و از سوی دیگر برای نیل بدین هدف از ابزارهایی مانند کنترل زنان استفاده می‌کنند. از طرف دیگر رفتارهای جنسیتی، مشاهده، یادگیری و بازتولید می‌شود. این یادگیری نه فقط از طریق خانواده فرد که از طریق سایر نهادهای جامعه مثل رسانه‌ها نیز صورت می‌گیرد. تصویری که از زن در تلویزیون به نمایش درمی‌آید اغلب منفعل، صبور و مطیع است حال آن‌که مرد همواره قوی، قدرتمند و فرمانده است (صادقی و کریمی، ۱۳۸۴).

براساس یافته‌های تحقیق، علت‌های خشونت را می‌توان این طور ذکر کرد:

#### ۱. مردسالاری

زنان با ایفای نقش در نظام سنتی تقسیم کار، حضور تاریخی خود در نظام مردسالاری را تداوم بخشیده‌اند. اما نکته جالب توجه این است که نظر زنان نسبت به مردسالاری بسیار متناقض به نظر می‌رسد. آن‌ها از یکسو مردسالاری را عامل خشونت می‌دانند و از طرف دیگر خود در بازتولید و نگاه‌داشت این سیستم نقش مؤثری ایفا می‌کنند. اگرچه در مورد این موضوع میان زنان جوان‌تر و زنان مسن اختلاف نظر وجود دارد.

خانمی ۶۳ ساله، فوق دیپلم و بازنشسته آموزش و پرورش که پس از ۲۴ سال زندگی مشترک، به علت خیانت‌های مکرر شوهرش، به صورت توافقی طلاق گرفته است می‌گوید: «... زن اگر مطیع شوهرش نباشد، زندگی‌شان به هم می‌خورد. قانون جامعه ما این‌طوری است، مردسالاری است. مرد غرورش، غرور خاص خودش است و دوست ندارد مطیع زنش باشد. هر کس می‌گوید شوهرم درست تابع من است دروغ می‌گوید».

شواهد قوی نشان می‌دهند که مردم امیال خود را چنان شکل می‌دهند که با آنچه هنجارهای فرهنگی و اجتماعی می‌پذیرد، سازگار باشد. یعنی ما با مسئله «امیال سازگار

شده» روبه‌رو هستیم. چنان‌که باورهای فرهنگی غالب، نقش زنان را در وهله اول خدمت به مردان بدانند، آن‌گاه زنان ممکن است امیال خود را به‌گونه‌ای شکل دهند که با آن باورها سازگار باشد. یکی از دلایلی که ما نمی‌توانیم خشونت را مورد پیگرد قانونی قرار دهیم، همین است (کیملیکا، ۱۳۸۷: ۸۸).

زنان مسن‌تر و زنانی که تحصیلات کمتری دارند، تنها به بیان اهمیت توجه به مرد می‌پردازند و بعضاً این برتری را قبول دارند، اما زنان جوان و با تحصیلات بالاتر اغلب مردسالاری را یکی از معضلات جامعه و به ضرر زنان می‌دانند.

خانمی ۳۲ ساله، دیپلم و شاغل که ۵ سال پیش به علت اعتیاد همسرش به انواع مواد مخدر با فرزندی یکسال و نیمه طلاق گرفته است، می‌گوید: «کلاً انگار زن در این جامعه توسری خور است! دادگاه می‌روی همه قوانین به نفع مرد است، می‌گویند بچه برای مرد است. چه جور می‌شود برای مرد باشد وقتی من زحمتش را کشیدم؟ یعنی زن فقط کلفت است برای این جامعه؟ هر کاری که مردها بخواهند می‌توانند بکنند».

خانمی ۳۴ ساله، لیسانس شیمی و خانه‌دار می‌گوید: «در این مملکت تا طرف نزنند یک چشمت را تخلیه کند که نمی‌توانی شکایت کنی! هیچی به نفع زن‌ها نیست. همه قوانین به نفع مردهاست».

## ۲. عدم حمایت‌های اجتماعی و قانونی از زنان<sup>۱</sup>

همسرآزاری در جامعه ما نوعی جرم بدون مجازات است که همه آن را محکوم می‌کنند ولی تاکنون کمتر مردی به این جرم محاکمه و مجازات شده است.

اگر بخواهیم از لحاظ قوانینی که در مورد همسرآزاری در ایران پیش‌بینی شده است به این موضوع نگاه کنیم باید بگوییم که هر چند در بحث مقررات خانوادگی یک امتیاز برای زن در نظر گرفته شده و آن این است که اگر زنی مورد ضرب و جرح و کتک‌کاری از سوی همسرش قرار گیرد و در معرض عسر و حرج نیز باشد می‌تواند از مرد تقاضای طلاق کند، اما در قوانین و مقررات، قانون خاصی برای همسرآزاری نداریم. اگرچه در مواردی که مرد

۱. همسرکشی، یکی از رایج‌ترین اخباری است که در سال‌های اخیر تقریباً می‌توان آن را هر روزه در صفحه حوادث روزنامه‌ها مشاهده کرد. مهجورترین علل این‌گونه قتل‌ها هنگامی که از سوی مردان صورت می‌گیرد، بیشتر از موارد ناموسی، سوءظن و... ناشی می‌شود. حال آن‌که بررسی موارد شوهرکشی در جامعه، آهان را متوجه عدم وجود قوانین حمایتی از زنان می‌کند. شوهرکشی نتیجه عینی وجود قوانین تبعض‌آمیز در جامعه است. نتیجه تحقیقی که چندی پیش از سوی خبرگزاری ایسنا منتشر شد نیز نشان از این دارد که در استان‌هایی که عرف اجتماعی با طلاق و ازدواج مجدد سازگاری بیشتری دارد، همسرکشی کمتر اتفاق افتاده است. طبق نظریه تیتل، شوهرکشی بزهکاری است که در نتیجه عدم توازن کنترل در رابطه زوجین و با نیت کسب دوباره کنترل از جانب زن صورت می‌گیرد.

با اعمالی چون ضرب و جرح، فحاشی، کتک‌کاری، حبس کردن در منزل یا غذا ندادن، زن خود را مورد آزار و اذیت قرار دهد به‌طور قطع عمل او قابل تعقیب خواهد بود، اما تمام این موارد در حیطه خصوصی و شخصی افراد اتفاق می‌افتد که راه‌های اثبات آن از سوی فرد آزر دیده مشکل است. نکته دیگری که باید به آن اشاره کرد این است که با توجه به اینکه در قانون مدنی ایران، مرد رئیس خانواده محسوب می‌شود و در راستای این ریاست، تمشیت امور با اوست، زن تابع مرد انگاشته می‌شود و ملزم به اطاعت از اوست، که این نکته با توجه به گفته بسیاری از کارشناسان حقوقی می‌تواند از دلایل مهم طبیعی بودن همسرآزاری از سوی مردان باشد. بدیهی است که قانون یکی از مهم‌ترین نهادهای تأثیرگذار بر زندگی زنان و مردانی به‌شمار می‌رود که اثرات آن را آشکار و پنهان بر زندگی خود احساس می‌کنند و گاهی اوقات این تأثیرها نه تنها برای آن‌ها مثبت نیست، بلکه ساختارهای نهادی زندگی خانوادگی آنان را دگرگون می‌کند (عبدی، ۱۳۸۱).

خانمی ۳۰ ساله، دیپلم و خانه‌دار می‌گوید: «من پارسال که دعوام شد، رفتم کلانتری. آنجا اصلاً به حرف من اهمیت ندادند. گفتم شوهرم من را زده، از خانه بیرونم می‌کنند. آقایی که آنجا بود برگشت گفت: خانم به ما ربطی ندارد. گفتم می‌خواهم شکایت کنم، گفت به ما مربوط نیست، برو! من فکر کردم مردها خیلی از خودشان متشکرند! احساس کردم در کلانتری چون همگی مرد بودند، طرف من را نگرفتند و اهمیت ندادند. بعد رفتم پزشک قانونی. آنجا من را معاینه کردند، ولی دکتر بهم گفت چرا از کلانتری نامه نیاوردی؟! باید نامه‌ای باشد که ما تو را معاینه کنیم! آن‌ها به من درباره همین نامه و روندش هم چیزی نگفتند».

از طرف دیگر سیستم حقوقی ما برخی تجربه‌های عمیقاً ناسازگار و متعارض زنان را از مذاقه‌های سیاسی کاملاً دور نگاه داشته است. در واقع یکی از دلایل شیوع خشونت خانگی در کشورها خلاءهای قانونی آن‌هاست. لازم به ذکر است کارشناسان ایرانی عدم وجود یک مرجع واحد پیگیری این نوع خشونت، ترس زنان ایرانی از مراجعه به مراکز حمایت‌کننده و فرهنگ مردسالاری، همچنین عدم حمایت قانون از زنان قربانی خشونت‌های خانگی را از علل شیوع این خشونت دانسته‌اند. علاوه بر این‌ها، در مواردی که زنان اقدام به شکایت رسمی می‌کنند، با روند بسیار کند سیستم‌های قانونی مواجه می‌شوند.

ناگفته نماند که مسئله خشونت خانگی را نباید به‌عنوان یک مشکل شخصی و جدا بررسی کرد، بلکه باید در بطن زمینه اجتماعی و سیاسی خاص کشور مربوطه مورد بررسی قرار گیرد. براساس مطالعات و تحقیقات انجام شده در کشورهایی که دارای قانون خشونت خانگی هستند، این مطلب به خوبی روشن است که راهکارها و استراتژی‌های پیشنهادی در لوایح، انعکاس صدای زنان عادی جامعه است که خشونت خانگی را تجربه کرده‌اند، بنابراین یکی از دلایل نادیده گرفته شدن حقوق زنان در بعضی از لوایح قانونی می‌تواند عدم آگاهی و ضعف دانش نویسندگان این لوایح در مورد وضعیت زنان امروز جامعه ایران و مشکلات پیرامون آن‌ها باشد (درویش‌پور، ۱۳۷۸).

قوانین پیام‌دهنده آن هستند که در جامعه چه چیزی ارزش است و چه چیزی نیست. اگر در جامعه‌ای خشونت علیه زنان حتی جرم تلقی نشود، خطر به‌کارگیری خشونت در آن خیلی بیشتر خواهد بود. در حالی که اگر جامعه خشونت خانگی را جرم بخواند، منابع قدرت زن برای مقابله با خشونت مرد افزایش خواهد یافت. در واقع قانون به جامعه پیام می‌دهد که خشونت امری غیرقانونی و کجروی اجتماعی و قابل مجازات است و این باعث می‌شود که زنان بیشتر بتوانند با استفاده از قانون در برابر مردان ایستادگی کرده و با خشونت مقابله کنند.

#### ۲-۱. عملکرد پلیس در مواجهه با خشونت خانگی

واقعیت این است که اقلیت کوچکی از زنان که به جستجوی کمک از سازمان‌های رسمی و یا افراد مسئول رفته‌اند نیز بیش از پیش به ماهیت مردسالارانه روابط درون جامعه پی برده‌اند. پلیس نه تنها علاقه‌ای به درگیر شدن در این مسائل را ندارد، بلکه بر طبق مصاحبه‌ها، بیشتر حامی متهمان بوده تا قربانیان و با زنان خشونت‌دیده با پیش‌داوری و بدرفتاری برخورد کرده است. چه قانون و چه هنجارهای اجتماعی، خشونت خانگی را عرصه خصوصی قلمداد کرده و در برابر آن استراتژی تسلیم را در پیش گرفته‌اند. حقیقت این است که پلیس می‌تواند نقش پررنگ‌تری در مسائل مربوط به خشونت خانگی ایفا کند. با این حال، به‌نظر می‌رسد که پلیس هنوز نتوانسته تجربه‌های روزمره مردم در عرصه خانه و خانواده را با عملکرد خود سازگار کند.

خانمی ۳۷ ساله، با تحصیلات زیر دیپلم و شاغل می‌گوید: «... شوهرم تهدید کرد که امشب یا مرا می‌کشد یا خودش را. من زنگ زدم ۱۱۰ و پلیس آمد. شوهرم رفت دم در،

دست به ریش شد که تو رو قرآن، آبرو داریم و... پلیس رفت! چرا باید ۱۱۰ به پلیس‌ها اجازه بدهد که برگردند؟ به جای اینکه زن و شوهر را بردارند ببرند حرف بزنند، می‌روند. با یک خواهش کردن، مشکل من حل شد؟ من زنگ زدم از تو کمک خواستم، چرا با حرف شوهرم برگشتی؟ اگر من آن لحظه می‌گفتم گذشت کردم، بعد برو! گفتند دعوای خانوادگی است، خدانگهدار!...»

زنان کمتر تقاضای کمک می‌کنند و خیلی قائل به حمایت‌های دولتی نیستند. اغلب زنان معتقد بودند مراجعه به مراجع قانونی باید آخرین مرحله باشد، چون آن‌ها نه تنها به پیگیری مراجع اعتقادی ندارند، بلکه گمان می‌کنند که مراجعه به مراکز رسمی مثل دادگاه، می‌تواند کار را از این که هست بدتر کند. از طرف دیگر در هنگامه دعوا و درگیری نیز زنان کمتر از پلیس تقاضای کمک می‌کنند چرا که تجربه زیسته زنان نشان داده که پلیس خود را در این موارد درگیر نمی‌کند و لذا بیشتر به صورت فردی با آن برخورد می‌کنند. (صادقی، ۱۳۸۹)

خانمی ۴۵ ساله، با تحصیلات زیر دیپلم و خانه‌دار می‌گوید: «...کسی که واقعاً کارد به استخوانش رسیده باشد، باید برود شکایت کند ولی در حد معمول‌اش نیازی نیست.»

### ۳. بی‌قدرتی زنان

این یک واقعیت است که قانون به تنهایی تضمین‌کننده اصلاح رفتارهای اجتماعی نیست، بلکه موقعیت زنان و طرز تلقی فرهنگی را نیز باید تغییر داد. زنان در مصاحبه‌های عمیق خود آشکار ساختند که به شدت از بی‌قدرتی رنج می‌برند. در واقع مسئله جنسیت و نابرابری قدرت میان زوج‌ها توسط بسیاری از زنان در جریان مصاحبه‌ها بازگو شد. در نظر بعضی از آن‌ها، قدرت به‌مثابه منبعی تلقی می‌شود که به‌طور عادلانه توزیع نشده است.

خانمی ۳۵ ساله، سیکل و شاغل می‌گوید: «... زن همیشه کوتاه می‌آید، زن ذلیل است، خدا زن را زده! من می‌گم خدا که زن را زده دیگه تو چرا می‌زنی؟»

برطبق نظریه منابع نیز، قدرت زن و مرد در خانواده متأثر از قوانین رسمی، هنجارهای فرهنگی، هنجارهای جنسیتی، منابع مالی، تحصیلات و دانایی، تفاوت‌های فردی و قابلیت برقراری ارتباط است. همان‌طور که پیش‌تر نیز ذکر آن رفت، اکثر این منابع در اختیار مردان است و طبیعی است که زنان احساس بی‌قدرتی کنند.



خانمی ۵۱ ساله، فوق دیپلم و بازنشسته آموزش و پرورش که به علت اعتیاد همسرش طلاق غیابی گرفته است، می‌گوید: «من اول‌ها خیلی به شوهرم وابسته بودم احساس می‌کردم اگر نباشد زندگی‌ام به هم می‌ریزد. در صورتی‌که نباید این طوری باشد. من به تنهایی توانستم چندین سال زندگی را اداره کنم، حالا فکر می‌کنم چرا احساس قدرت و اقتداری که الان دارم را آن موقع نداشتم، چرا آن موقع احساس عجز می‌کردم؟!»

به‌نظر می‌رسد تقویت عدالت جنسیتی مهم‌ترین ابزار مقابله با خشونت است. هرچه رابطه زنان و مردان در بستر عدالت و توازن تعریف شود، بیشتر شاهد آن خواهیم بود که نه فقط زنان به خشونت تن ندهند، بلکه مردان نیز این شانس را می‌یابند که طرز تلقی‌های خود را تغییر دهند و به‌جای آن‌که به خشونت به‌عنوان بخشی از "هویت مردانه" و ابزاری برای اعمال سلطه و حل اختلافات نگاه کنند، بتوانند از طریق گفت‌وگو، تفاهم و دیالوگ با اختلافات خانوادگی روبه‌رو شوند. جوامعی که خانواده‌ها در آن رابطهای به‌نسبت برابر دارند بیشتر قادر به حل مشکلات از طریق دیالوگ هستند. در حالی‌که هرچه بی‌قدرتی زنان بیشتر باشد، دشواری‌ها و اختلافات درون خانوادگی بیشتر از طریق اعمال سلطه بلامنازع مرد و خشونت‌ورزی آنان "حل" می‌شود. در واقع هرچه میزان قدرت زنان بیشتر باشد امکان مقابله با خشونت بیشتر است.

### نتیجه‌گیری

به لحاظ تاریخی، جرم و خشونت همواره بخشی از حوزه عمومی تلقی شده است و همیشه با این ادعا که حریم خانه امری خصوصی است، بحث خشونت‌های خانگی به حاشیه قانون رانده شده است. مجموعه تحقیقاتی که در ایران درباره خشونت‌های خانگی انجام شده است همه بیانگر این مطلب است که خشونت‌های خانگی امری جدی است که سلامت جامعه را به خطر می‌اندازد و مستلزم برخورد جدی از سوی مراجع ذی‌صلاح می‌باشد. امروزه بیشتر از گذشته خشونت‌های خانگی به‌طور عام و خشونت علیه زنان به‌طور خاص مورد نگرانی افکار عمومی و سیاست‌گذاران و مصلحان اجتماعی قرار گرفته است.

حتی مردان به‌عنوان کسانی که در متن مناسبات قدرتی، خشونت را به نمایش می‌گذارند به قبح عمل واقف می‌باشند و زنان به‌عنوان کسانی که بیش از هر قشر دیگر قربانیان خشونت خانگی واقع می‌شوند، به حدی از آگاهی رسیده‌اند که خشونت‌های خانگی

را اجتناب‌پذیر می‌دانند و معتقدند با دریافت حمایت‌های اجتماعی و قانونی می‌توان بر آن غلبه کرد، اما به‌نظر می‌رسد که پلیس هنوز نتوانسته تجربه‌های روزمره مردم در عرصه خانه و خانواده را با عملکرد خود سازگار کند. طبق مصاحبه‌ها زنان خیلی قائل به حمایت‌های دولتی نیستند. اغلب زنان معتقد بودند مراجعه به مراجع قانونی باید آخرین مرحله باشد، چون آن‌ها نه تنها به پیگیری مراجع اعتقادی ندارند، بلکه گمان می‌کنند که مراجعه به مراکز رسمی مثل پلیس و دادگاه، می‌تواند کار را از این‌که هست بدتر کند. اقلیت کوچکی از زنان که به جستجوی کمک از سازمان‌های رسمی و یا افراد مسئول رفته‌اند، بیش از پیش به ماهیت مردسالارانه روابط درون جامعه پی برده‌اند. از نظر قربانیان خشونت خانگی، پلیس نه تنها علاقه‌ای به درگیر شدن در این مسائل را ندارد، بلکه بیشتر حامی متهمان بوده تا قربانیان و با زنان خشونت‌دیده با پیش‌داوری و بدرفتاری برخورد کرده است.

بر طبق نظریه تیتل، یکی از علل اصلی خشونت تلاش برای اعمال کنترل یکی از طرفین رابطه بر دیگری است. در واقع، هنگامی که توازن کنترل در رابطه از بین رفت، خشونت از جانب یک طرف و تسلیم یا فرمان‌برداری از جانب طرف دیگر اتفاق می‌افتد. همچنین همان‌طور که در بخش ملاحظات نظری نیز آورده شد، رفتارهای جنسیتی به‌واسطه خانواده و سایر نهادهای جامعه، مشاهده، یادگیری و بازتولید می‌شود.

به‌نظر می‌رسد چه قانون و چه هنجارهای اجتماعی، خشونت خانگی را عرصه خصوصی قلمداد کرده و در برابر آن استراتژی تسلیم را در پیش گرفته‌اند و حال آن‌که پلیس می‌تواند نقش پررنگ‌تری در مسائل مربوط به خشونت خانگی ایفا کند. پلیس نه تنها به‌عنوان یک منبع اصلی و معتبر در کمک‌رسانی به قربانیان خشونت خانگی شناخته می‌شود، بلکه کارکرد نمادین مهمی نیز در این زمینه داراست. در واقع رویکرد مسئولانه پلیس به زنان قربانی خشونت خانگی پیام مهمی به سایر قربانیان، متخلفان و در ابعاد وسیع‌تر جامعه می‌دهد که نشانگر ابعاد وسیع مخالفت اجتماعی، محکومیت و عدم مدارای اجتماعی با مسئله خشونت علیه زنان می‌باشد. اگر در جامعه، سازمان‌هایی مثل پلیس، خشونت خانگی را مسئله‌ای خصوصی و بی‌نیاز از مداخله قلمداد کنند و در قوانین دادگاه‌ها نیز تنبیهی متناسب با رفتارهای خشن خانگی به اجرا گذاشته نشود، زنانی که گرفتار روابط خشن

خانوادگی هستند، امکان برون‌رفت از رابطه را پیدا نمی‌کنند و باقی ماندن این زنان در روابط خشن به بازتولید خشونت در نسل‌های بعدی منجر می‌شود.

امروز بسیاری از کشورهای مسلمان برای حمایت از زنان در برابر خشونت خانگی این جرم را به رسمیت شناخته و به دنبال آن قوانین خاصی را به تصویب رسانده‌اند و درصدد اجرای آن هستند. برای نمونه می‌توان کشورهای مالزی، اندونزی، ترکیه، هند و افغانستان را مثال زد که دارای قانون خشونت خانگی هستند. هدف بیشتر این قوانین واضح است: کاهش خشونت‌های خانگی، جلوگیری از خشونت بیشتر، افزایش استراتژی‌های قاطع در جهت جلب و بازداشت خاطیان. اما چیزی که کمتر صراحت دارد این است که آیا نیات مثبتی که در قوانین وجود دارد، در عمل به واسطه سیاست‌های عمومی به اجرا گذاشته می‌شود؟ (Ostrom, 2003). برای اجرای قانون، ضرورت دارد که دیدگاه سنتی پلیس با ارائه آموزش مناسب عوض شود و آن‌ها به این باور برسند که خشونت خانگی یک مسئله خصوصی نیست، لذا مداخله جدی را می‌طلبند (صادقی، ۱۳۸۹: ۱۲۲).

با توجه به اینکه پلیس یک سرویس خدماتی ۲۴ ساعته است، انتظار می‌رود که به موقع دخالت و خاطی را دستگیر کند، اما صرف دستگیری نمی‌تواند مانع از خشونت‌های بعدی شود و چه بسا که خاطی را جری‌تر سازد، لذا از دادگاه‌ها انتظار می‌رود که سعی کنند تنبیه متناسب را برای رفتارهای خشن پیدا کنند و آن را قویاً به اجرا گذارند (همان). دیگر راه‌حل‌های مؤثر در کاهش خشونت علیه زنان عبارت‌اند از:

- آموزش روابط عادلانه، تا بدین طریق کنترل نامتوازن کاهش یابد و در نتیجه خشونت کمتر شود. این آموزش‌ها باید از مدارس و در مقاطع مختلف تحصیلی در جهت جامعه‌پذیر کردن صحیح دانش‌آموزان صورت پذیرد.
- کاهش انزوای اجتماعی زنان، که باعث افزایش کنترل غیررسمی می‌شود. کنترلی که استفاده از زور را برای تحت کنترل درآوردن دیگران، محکوم می‌کند.

- گسترش مراکز حمایتی و سازمان‌های اجتماعی حمایت از زنان به صورت دولتی و یا در غالب سازمان‌های مردم‌نهاد<sup>۱</sup> و نیز ارائه خدمات بهداشتی و درمانی متناسب با نیازهای قربانیان در این مراکز.

## منابع

- اعزازی، شهلا (۱۳۸۰)، *خشونت خانگی «زنان کتک خورده»*، تهران: انتشارات سالی.
- درویش‌پور، مهرداد (۱۳۷۸). چرا مردان به اعمال خشونت علیه زنان ترغیب می‌شوند؟، *مجله زنان*، سال هشتم، شماره ۵۶.
- ریتزر، جورج (۱۳۸۲)، *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، انتشارات علمی، تهران.
- ساروخانی، باقر (۱۳۸۳). *روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی*، جلد اول (اصول و مبانی)، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سیفریعی، محمدعلی، فهیمه رضائی تهرانی و نادیا حتمی زینت (۱۳۸۱). همسرآزاری و عوامل مؤثر بر آن، *پژوهش زنان*، فصلنامه مرکز مطالعات و تحقیقات زنان دانشگاه تهران، شماره ۴.
- صادقی، سهیلا، ۱۳۸۹، *خشونت خانگی. استراتژی زنان در مواجهه با آن (مطالعه‌ای کیفی)*، *مجله بررسی مسائل اجتماعی ایران*، شماره ۱، بهار ۱۳۸۹، صفحات ۱۴۲-۱۰۷.
- صادقی، سهیلا و کریمی، شیوا (۱۳۸۴)، *کلیشه‌های جنسیتی سریال‌های تلویزیونی ایرانی سال ۱۳۸۳*، فصلنامه *پژوهش زنان*، سال سوم، شماره ۱۳، پاییز ۱۳۸۴.
- عبدی، آذر (۱۳۸۱)، *حمایت کیفی از حقوق زنان در اسناد بین‌المللی و حقوق داخلی*، رساله کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، دانشکده مجتمع آموزش عالی قم، گروه حقوق، رشته حقوق جزا و جرم‌شناسی.
- قاضی طباطبایی، محمود؛ محسنی تبریزی، علیرضا (۱۳۸۲)، *پدیده خشونت خانگی علیه زنان در ۲۸ مرکز استان کشور*، جلد دهم، شهر تهران، دفتر امور اجتماعی وزارت کشور و مرکز امور مشارکت زنان ریاست جمهوری.
- کامل‌قالیباف، آتنا (۱۳۸۸)، *بررسی تصور و تجربیات زنان نسبت به انواع خشونت خانگی و ارائه سنخ‌شناسی خشونت در میان آنان*، رساله کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، دانشکده علوم اجتماعی.

- کیملیکا، ویل (۱۳۸۷)، دو جستار درباره فلسفه سیاسی فمینیسم، نشر نی، ص ۵۷-۱۵۶.
- منسبریچ، جین و مولر اوکین، سوزان (۱۳۸۷)، دو جستار درباره فلسفه سیاسی فمینیسم، نشر نی، ص ۹-۵۶.
- منصوری، آذر (۱۳۸۵). سایت «کانون زنان ایران».
- Apsler, R., Cummins, M. R., & Carl, S. (2003). Perceptions of the police by female victims of domestic partner violence. *Journal of Violence Against Women*, 9, 1318-1335
- Andersen, Margaret L. (1997) "Diversity Without Oppression: The Sociological Significance of Race, Class, and Gender." Northwestern University, February
- Avakame, E. F., & Fyfe, J. J. (2001). Differential police treatment of male-on female spousal violence: Additional evidence on the leniency thesis. *Journal of Violence Against Women*, 7, 22-45.
- Belknap, J. (1995). Law enforcement officers' attitudes about the appropriate responses to woman battering. *International Review of Victimology*, 4, 47-62.
- Braithwaite, John (2002) 'Charles Tittle's Control Balance and Criminological Theory', *Theoretical Criminology* 1(1): 77-97.
- Brown, Stephen E., Finn-Aage Esbensen and Gilbert Geis (2004) *Criminology: Explaining Crime and Its Context* (4th edn). Cincinnati, OH: Andersen Publishing Co.
- Coulter, M., Kuehnle, K., Byers, R., & Alfonso, M. (1999). Police-reporting behavior and victim-police interactions as described by women in a domestic violence shelter. *Journal of Interpersonal Violence*, 14, 1290-1298.
- Felson, R. B., Messner, S. F., Hoskin, A. W., & Deane, G. (2002). Reasons for reporting and not reporting domestic violence to the police. *Criminology*, 40, 617-647.
- Garcia-Moreno et al. (2005). WHO Multi-country Study on Women's Health and Domestic Violence against Women. Initial results on prevalence, health outcomes and women's responses, Geneva: WHO
- Golding, J. M. (1999). Intimate partner violence as a risk factor for mental disorders: A meta-analysis. *Journal of Family Violence*, 14(2), 99-132
- Gordon, L. (1989) *Heroes of Their Own Lives: The Politics and History of Family Violence 1180-1960*, London, Virago
- Gracia, Enrique & Gracia, Fernando & Marisol, Lila (2010). Police Attitudes Toward Policing Partner Violence Against Women: Do They Correspond to Different Psychosocial Profiles?, *Journal of Interpersonal Violence*, SAGE publications.
- Heise, L. (1998). Violence against women: An integrated, ecological framework. *Violence Against Women*, 4, 262-290.
- Heise, L., Pitanguy, J., & Germain, A. (1995). Violence against women: The hidden health burden. *World Bank Discussion Paper*, No. 255.
- Jordan, C. (2004). Intimate partner violence and the justice system: An examination of the interface. *Journal of Interpersonal Violence*, 19, 1412-

- 1434.
- Kelly, L. (1988) *Surviving Sexual Violence*. Cambridge: Polity Press.
  - Krug, E. G., Dahlberg, L. L., Mercy, J. A., Zwi, A. B., & Lozano, R. (2002). *The World Report on Violence and Health*. Geneva: World Health Organization.
  - Lilly, Cullen & Ball (2010). *Criminology Theory: Context and Consequences*, 5<sup>th</sup> edition, SAGE Publication.
  - Mackinnon, Catherine (1987). *Feminism Unmodified: Discourses on Life and Law*, Harvard University Press, Cambridge, Mass.
  - Maxwell, C. D., Garner, J. H., & Fagan, J. A. (2001). *The effects of arrest on intimate partner violence: New evidence from the Spouse Assault Replication Program*. Washington, DC: U.S. Department of Justice, National Institute of Justice.
  - Mirrlees-Black, C. (1999) *Domestic Violence: Findings from a new British Crime Survey self-completion questionnaire*, Home Office Research Study 91, Home Office: London.
  - Ostrom, B. (2003). "Domestic Violence". *Criminology & Public Policy*, Vol. 2, No. 2
  - Rawls, John. (1997). *A Theory of Justice*. Cambridge Mass.: Harvard University Press, 1971. Revised edition 1997.
  - Rebovich, D. J. (1996). *Prosecution response to domestic violence: Results of a survey of large jurisdictions*. In E. Buzawa & C. Buzawa (Eds.), *Do arrests and restraining orders work?* (pp. 176-191). Thousand Oaks, CA: Sage.
  - Resenblum, Nancy (1987). *Another Liberalism: Romanticism and the Reconstruction of Liberal Thought*, Harvard University Press, Cambridge, Mass.
  - Siegel, Larry (2006) *Criminology* (8th edn). Belmont, CA: Wadsworth/Thomson.
  - Smeenk, W., & Malsch, M. (Eds.). (2005). *Family violence and police response: Learning from research, policy and practice in European countries*. Surrey, UK: Ashgate.
  - Smith Stover, Carla & Berkman, Miriam (2010). *The Efficacy of a Police-Advocacy Intervention for Victims of Domestic Violence: 12 Month Follow-up Data*, *Journal of Violence Against Women*, SAGE Publications.
  - Smithy, Martha & Straus, Murray A (2004). *Primary Prevention of Intimate Violence*, in *Crime Prevention: New Approaches*, 239-276
  - Tittle, Charles.R (2004). *Refining Control Balance Theory*, *Journal of Theoretical Criminology*, SAGE Publications.
  - Tittle, Charles R. (1995) *Control Balance: Toward a General Theory of Deviance*. Boulder, CO: Westview.
  - Van Hasselt T,V,B & others (1987), *Hand book of family violence*, New York & London; Plenum press:
  - [http://en.wikipedia.org/wiki/Domestic\\_violence#column-one](http://en.wikipedia.org/wiki/Domestic_violence#column-one)